فصل دوازدهم : طبایع

می دانیم که طبیعت مرسله واقعیتی است که می تواند دارای فردی باشد و می تواند اصلا دارای فرد نباشد. از طرفی موطن وجود و عدم موطن فرد است و محال است که طبیعت متصف شود به «موجود». مثلا وقتی می گوییم انسان موجود است منظور فرد انسان است نه محض الطبیعه ی انسان. محال است بگوییم که خداوند به یک شیئ خطاب «کن» نموده است ولی این شیئ فرد و مصداق یک طبیعت نباشد چون اعیان ثابته «کن» ندارند و از همین جهت بوده است که قائل به اطلاق اصالت وجود ناچار می شود ای اعیان ثابته را نپذیرد و ای آنها را به صقع ربوبی ببرد.

طبیعت در مقام اطلاق خود «لا موجودة و لا معدومة» است بلکه «لا واحدة و لا کثیرة» و این اوصاف (وحدت و کثرت و وجود و عدم و ...) همه خارج از ذات طبیعت مرسله هستند. طبیعت در ذات خود صرف است و صرف الشیئ لا یتثنی و لا یتکرر و اینکه ما در خارج انسان های مختلفی می بینیم به جهت تکرر افراد است نه تکرر طبیعت چرا که طبیعت دو بردار نیست.

مثلا عدد 2 حقیقتی از حقائق است اما دو عدد 2 نداریم چون 2 فرد نیست بلکه 2 یک طبیعت است و این در حالی است که وجود با تفرد جوش خورده است و قوام وجود به تفرد و وحدت است (همان طور که در فصل معانی وجود گذشت). بنابراین مشاهده می کنیم که واقعیتی نفس الامری و غیر قابل انکار را یافته ایم که موجود به وجود مقابلی نیست. در پایان تذکر این نکته مهم است که وقتی می گوییم نفس الامر استقلالی باید متوجه باشیم که ما نفس الامری متمایز از عالم وجود نداریم. نفس الامر استقلالی عینی بخشی از آن متمایز است بلکه در همه ی بخش هایی هم که متمایز است میْز انعزالی نیست بلکه میْز احاطی است. مثلا طبیعت خودش موطنی از نفس الامر دارد که وجود خارجی و عدم خارجی، دو رقیقه ی اوست نه اینکه سه قسم در عرض داریم: وجود خارجی، عدم خارجی و طبیعت. اینها در خود موطن نفس الامر به صورت طولی قرار دارند، طبیعت در طول وجود و عدم است. طبیعت گاهی موجود است در ظرف «کن» و گاهی معدوم است.

بازبینی #1
ایجاد شده 20 فوریه 2025 16:36:32 توسط ... .
به روزرسانی شده 20 فوریه 2025 16:36:48 توسط ... .